

## ادوارد فیتزجرالد و ادبیات فارسی ( پژوهشی در فن ترجمه و ادبیات تطبیقی )

بروین لؤلویی

### پیش‌گفتار

خیام شهرت جهانگیرش را مدیون ادوارد فیتزجرالد<sup>۱</sup> است که برای اولین بار رباعیات وی را به زبان انگلیسی برگرداند. با این کار، فیتزجرالد نه تنها اسم خیام را در تمام دنیا شناساند، بلکه برای خود نیز نامی بلندآوازه به‌جای گذاشت؛ به‌طوری‌که امروزه نام این دو از هم جداشدنی نیست. ولی فیتزجرالد، تنها مترجم رباعیات خیام نبود. او علاوه بر ترجمه‌های متعددش از زبان‌های لاتینی، یونانی، اسپانیایی، فرانسه، آلمانی و فارسی، نامه‌های زیادی نیز از خود به‌جای گذاشته است که در زبان و ادبیات انگلیسی جای مهمی دارد (آلفرد مکینلی ترهون و آنابل بوردیک ترهون ۱۹۸۰).

هنر نامه‌نویسی، مانند تذکره‌نویسی در فارسی، یکی از صنایع ادبی زبان انگلیسی به‌شمار می‌رود و نوشته‌های بیش‌تر نویسندگان این زبان، شامل مجموعه‌ای از نامه‌های آنها نیز می‌شود که مخزنی بس غنی، مملو از اطلاعاتی دربارهٔ افکار و عقاید آنها هستند. نامه‌های فیتزجرالد آینه‌ای بازگوکنندهٔ رابطهٔ وی با دوستانی است که نقشی مهم در پیشرفت ادبی او ایفا کردند. مجموعه نامه‌های فیتزجرالد همچنین مدرکی گویا دال بر آشنایی عمیق نویسنده‌شان به، نه تنها زبان فارسی، بلکه زبان‌هایی است که در اینجا از

---

1. Edward Fitzgerald

آشنایی بیش‌تر با این نویسنده مشهور و در عین حال ناشناخته، و دلایل گرایش او به ادبیات فارسی، نگاهی اجمالی به شرح حال وی ضروری است.

### زندگی‌نامه فیتزجرالد

ادوارد در ۳۱ مارس ۱۸۰۹ م در دهکده بردفیلد<sup>۱</sup>، واقع در یازده کیلومتری شهر ایسویچ<sup>۲</sup> در منطقه سافک<sup>۳</sup> جنوب انگلیس، در خانواده پرسل<sup>۴</sup> به دنیا آمد. دوران کودکی خود را با خانواده‌اش در فرانسه گذراند و به این ترتیب، از همان اوان زندگی با زبان‌های خارجی آشنایی پیدا کرد و علاقه به خصوصی در یادگیری آنها از خود نشان داد. در سال ۱۸۱۸، به دنبال مرگ پدر خانم پرسل که مردی بسیار ثروتمند و صاحب املاک بود، این خانواده به انگلستان مراجعت کردند؛ و چون خانم پرسل تنها وارث ثروت پدرش بود، نام خانوادگی خود را از پرسل به فیتزجرالد، که اسم خانوادگی پدری او بود تغییر دادند. ادوارد تحصیلات خود را در مدارس خصوصی و کالج تربیتی دانشگاه کیمبریج، در سال ۱۸۳۰ به پایان رسانید. در دوران تحصیل، هیچ‌گاه شاگرد قابل توجهی نبود و ذوق و علاقه شایانی از خود نشان نمی‌داد، ولی مطالعه زیاد می‌کرد و به موسیقی عشق می‌ورزید. آنچه از دوران تحصیلش در کیمبریج شایان توجه است، آشنایی و دوستی خیلی عمیق و صمیمی او با بسیاری از نویسندگان و شعرای هم‌زمان خود می‌باشد که اغلب تا آخر عمرش ادامه داشتند. به دوستانش دلبستگی خاصی داشت و در تمام اوقات از هیچ‌گونه کمک و همدردی با آنها مضایقه نمی‌کرد. دوستانش نیز به نوبه خود این محبت و علاقه را نسبت به او از خود نشان می‌دادند. یکی از این دوستان، ملک‌الشعراى دربار ملکه ویکتوریا، آلفرد لرد تینسن<sup>۵</sup> (۱۸۰۹-۱۸۹۲) بود، که بعد از مرگ فیتزجرالد چنین نوشت: «او صمیمی‌ترین دوست من بود و یکی از

1. Bredfield

2. Ipswich

3. Suffolk

4. Purcell

5. Alfred Lord Tennyson

مهربان‌ترین مردان. من کسی را با طبعی لطیف‌تر، ظریف‌تر و بذله‌گوتر از او نمی‌شناختم.»  
(آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۱، ص ۶۵).

بعد از پایان تحصیل، فیتزجرالد با پولی که خانواده‌اش به او تخصیص داده بودند، مدتی در لندن زندگی کرد. پس از آن، به زادگاهش برگشت و در کلبه‌ای کوچک به نام «بولز»<sup>۱</sup> در نزدیکی خانه اشرافی خانواده‌اش، با یک سگ، یک گربه، یک طوطی، و یک خانم خدمتکار زندگی بی‌آلایشی را شروع کرد و وقتش را به مطالعه و نوشتن نامه به دوستانش می‌گذراند. آغاز زندگی‌اش در این کلبه ساده، طبیعتاً دوستی‌های جدیدی نیز به همراه داشت. یکی از این دوستان، ادوارد بایلز کاول<sup>۲</sup> (۱۸۲۶-۱۹۰۳) بود، که در آن موقع جوانی هیجده-نوزده ساله بیش نبود. کاول، که بعدها معلم فارسی فیتزجرالد شد، یکی از سرشناس‌ترین شرق‌شناسان انگلیسی است که بالاخره به عنوان اولین پروفیسور زبان سنسکریت در دانشگاه کیمبریج انتخاب شد. فیتزجرالد و کاول در کریسمس ۱۸۴۴، برای نخستین بار در منزل یکی از کشیشان آن منطقه، به نام جان چارلزورث<sup>۳</sup>، با هم آشنا شدند. دوستی آنها از همان برخورد اول، به دلیل علاقه مشترکی که در یادگیری زبان‌های مختلف داشتند، شروع شد. کشیش مزبور دختری داشت به نام الیزابت که دوست خواهرهای فیتزجرالد بود. گویا زمانی که الیزابت نوزده ساله بوده، یا به قول فیتزجرالد «دختر مدرسه ساده»<sup>۴</sup> ای بیش نبوده است، وی تصمیم داشته به او پیشنهاد ازدواج بدهد؛ ولی ترس از مسئولیت‌های خانوادگی او را از این کار باز می‌دارد. ده سال بعد، وقتی خبر نامزدی الیزابت را با ادوارد کاول می‌شنود، با تعجب می‌گوید: «عجب شیطانی هستی! تو خانم مرا به تصرف در آوردی.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۱، ص ۳۱). این داستان گویا در خانواده کاول مطرح بوده، ولی آن طور که پیدا است حقیقت نداشته و واقعیت امر این بوده است که الیزابت و ادوارد، هر کدام جداگانه به او نامه می‌نویسند و خبر نامزدی خود را به دوست مشترکشان اطلاع می‌دهند. فیتزجرالد نیز در نامه‌ای که به

1. Boulge

2. Edward Byles Cowell

3. John Charlsworth

کاؤل می‌نویسد، بعد از تبریکات مرسوم، می‌گوید: «تو مرد خوشبختی هستی، من به تو حسودیم می‌شود.» (آلفرد مکینلی ترهیرن و ... ۱۹۸۰: ج ۱، صص ۵۱۲ - ۵۱۳). در این تردیدی نیست که فیتزجرالد احساسات عمیقی نسبت به الیزابت داشته، و ازدواج او با کاؤل احتمالاً این احساسات خفته را بیدار کرده است. اما این رابطهٔ دوستانه با کاؤل، و علاقه‌اش به خانم او منجر می‌شود به یک دوستی صمیمی، بی‌آلایش و عمیق سه‌جانبه. خانم و آقای کاؤل در سال ۱۸۵۲، به منظور تحصیلات عالیۀ ادوارد در رشتهٔ «شرق‌شناسی»، به اکسفورد می‌روند و فیتزجرالد یکی از مهمانان تقریباً دایمی آنها می‌شود. در یکی از این ملاقات‌ها که یک روز یکشنبه در اوایل ماه دسامبر ۱۸۵۲ بود، کاؤل به دوستش پیشنهاد می‌کند که فارسی را یاد بگیرد، و به او قول می‌دهد که دستور زبان فارسی را یک روزه به او بیاموزد. بدین ترتیب، فیتزجرالد، با کمک دستور زبان فارسی اثر سر ویلیام جونز (۱۷۴۶-۱۷۹۴)، شروع به آموختن زبان فارسی می‌کند.<sup>۱</sup> اولین نمونهٔ خط فارسی او را می‌توان در یکی از نامه‌هایش به خانم کاؤل یافت. در این نامه که به تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۸۵۲ نوشته شده، او اسم خود را به فارسی بدین صورت؛ «دورد فیتزجرالد» امضا کرده است (آلفرد مکینلی ترهیرن و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۸۳).

در سال ۱۸۵۶، ادوارد کاؤل به سمت استادی تاریخ انگلیس در کالج پرزیدنسی کلکته<sup>۲</sup> منصوب شد. جدایی از دوستانش برای فیتزجرالد بسیار ناراحت‌کننده و ملال‌انگیز بود. یک سال پس از عزیمت خانم و آقای کاؤل به هند، یکی از دوستان شاعر او به نام برنارد بارتن<sup>۳</sup> فوت می‌کند، و چون در موقع مرگ وی به او قول می‌دهد که از دختر نسبتاً مسن او نگهداری کند، از روی حس فداکاری و جوانمردی، وظیفهٔ خود می‌داند که با لوسی بارتن<sup>۴</sup> ازدواج کند. ولی ازدواج آنها به یک سال هم نمی‌انجامد، و با ناامیدی و ناراحتی‌های فراوان از هم جدا می‌شوند. فیتزجرالد بقیهٔ عمر

۱. برای شناخت آثار دیگر جونز دربارهٔ زبان و ادب فارسی - (سر ویلیام جونز ۱۷۷۱، ۱۷۷۲، ۱۷۷۳)

(۱۷۹۹، ۱۷۷۴)

خود را، مانند سابق، با دوستان نزدیکش سپری می‌کند. او همچنین در اواخر عمر، دوستی بسیار صمیمی و عمیقی با ماهیگیر ساده‌ای به نام جوزف فلچر<sup>۱</sup>، معروف به پاش<sup>۲</sup> برقرار می‌کند و برای کمک مالی، در ماهیگیری با او شریک می‌شود؛ ولی این دوستی، به علت سوءاستفاده‌های مالی پاش از فیتزجرالد، بیش‌تر از شش سال دوام نمی‌آورد و در سال ۱۸۷۰ قراردادشان لغو می‌گردد. در تاریخ چهاردهم ژوئن ۱۸۸۳، ادوارد فیتزجرالد در منزل یکی از دوستانش به نام جورج کراب<sup>۳</sup>، در خواب دار فانی را وداع می‌کند و در نوزدهم ژوئن، در بیرون مقبره خانوادگی او در صحن حیاط کلیسای بولژ، به خاک سپرده می‌شود. در روز نهم اکتبر ۱۸۹۳، دوستان اران فیتزجرالد بوته‌ای گل سرخ را، که گویا بذر آن از آرامگاه خیام گردآوری شده، و در باغ کیو<sup>۴</sup> - باغ مشهور گیاه‌شناسی لندن - پرورش یافته بود، بر سر مزارش می‌کارند.

### فیتزجرالد و دو شاعر شیراز، سعدی و حافظ

اولین برخورد فیتزجرالد با ادبیات فارسی، در حقیقت در دوران جوانی و قبل از آشنایی او با کاول، یا پیش از شروع یادگیری زبان فارسی بود. وی به پیوست نامه‌ای به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۴۳، قطعه شعری را که در کثوی میزش پیدا کرده بود برای برنارد بارتن می‌فرستد و به او می‌نویسد: «به خاطر دارم این را از یکی از کتاب‌های دیزریلی پیر به نظم درآورده‌ام - کی، یادم نیست.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۱، ص ۴۰۱). کتاب ذکر شده در اینجا داستان لیلی و مجنون است که دیزریلی آن را به عنوان یک رمان شرقی، در سال ۱۷۹۹ به تحریر درآورد. او در متن این داستان، شعرهای مختلفی از نویسندگان ایرانی را به نثر ترجمه کرده، و این قطعه مشهور سعدی یکی از آنها است:

جلی خوش‌بوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم

1. Joseph Fletcher

2. Posh

3. George Crabbe

4. Kew

بدو گفتم که مشکى يا عيبرى که از بوى دلاویز تو مستم

بگفتا من گیلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

(سعدی ۱۳۴۰: ص ۳)

ترجمه منشور دیزریلی بدین صورت است:

I was once in the bath, and they gave me a piece of scented clay. It was more than fragrant. And I asked of it, - Art thou pure musk, or ambergris? for thy scent delights my soul. It answered, - I was but *Common Earth* till I lived in the company of my *Rose*; then every day I became sweeter, till all her aromatic spirit was infused into mine. Oh! had I not lived *with My Rose*, I should still have been but *A Lump of Earth!*

(آیزاک دیزریلی ۱۷۹۷، در ← ۱۷۹۹: ص ۶۴)

و فیتزجرالد آن را این گونه به نظم درآورده است:

A diver springing darkly to the brim  
Of the full sapphire river as it rolled  
Under palm shadows over sands of gold  
Along the balmy vale of Almahim:  
Brought up what seem'd a piece of common mould,  
But of so rare a fragrance that he cried—  
"Mine eyes are dim with diving-thou'rt no piece  
Of common earth, but musk or ambergrease."  
"I am but common earth, the clod replied—  
"But once within my dusky bosom grew  
The Rose, and so insinuated through  
Her aromatic fibres day by day,  
That time her virtue never will subdue,  
Nor all the rambling water wash away—"

(آلفرد مکینلی ترهیرن و ... ۱۹۸۰: ج ۱، ص ۴۰۱)

بنا بر این، این اولین ترجمه ناخود آگاه فیتزجرالد از زبان فارسی بود، و سبک آزادی

راکه در اینجا به کار برده است، سال‌ها بعد آگاهانه در ترجمه‌هایش دنبال می‌کند. در واقع، سعدی اولین شاعر فارسی‌زبانی بود که توجه او را به خود جلب کرد. از اکتبر ۱۸۵۴، با کمک دو ترجمه از ایستویک<sup>۱</sup> و جیمز راس<sup>۲</sup> (سعدی ۱۸۵۲؛ جیمز راس ۱۸۲۳) شروع به خواندن گلستان سعدی می‌کند. هرگاه اشکالی برایش پیش می‌آمد، فوری دست به قلم و کاغذ می‌برد و به دوستش (کاول) متوسل می‌شد و اگر هم برایش ساده بود باز به آنها نامه می‌نوشت و پیشرفت خود را در یادگیری زبان و ادبیات فارسی به آنها گزارش می‌داد، و همچنین عقایدش را راجع به نویسندگان مختلف ایرانی و مترجمین آنها بیان می‌کرد. در نامه‌ای به خانم کاول، به تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۸۵۴ می‌نویسد: «به کاول بگو که من به سعدی انس گرفته‌ام و خیلی دوستش می‌دارم، ولی او یکی از نویسندگانی است که نمی‌شود آثارش را ترجمه کرد، زیرا وجه تمایز چندانی بین آنها نیست که بشود آنها را تجزیه و تحلیل کرد و به زبانی دیگر برگرداند.» او در انتقاد از دو ترجمه ذکر شده، اضافه می‌کند: «نظم ایستویک واقعاً ضعیف است، و به نظر من هر دو در انتخاب سبک نثرشان راه اشتباهی رفته‌اند، برای اینکه آنها خواسته‌اند فارسی فصیح و زیبا را به انگلیسی فصیح و زیبا برگردانند ... حال آنکه واژه‌های شرقی را باید تا آنجا که امکان دارد در ترجمه حفظ کرد تا رنگ و بوی شرقی آنها از دست نرود.» (الفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۱۹). با وجودی که گلستان را ترجمه‌پذیر نمی‌دانست، آن را «نمونه بارزی از یک کتاب اخلاقی» و «بی‌اندازه متنوع و خوش‌منظر» می‌دانست (ج ۲، ص ۱۲۱).

همزمان با خواندن گلستان، فیتزجرالد نسخه‌ای خطی از شاهنامه را خریداری می‌کند تا «فارسی ناب» را بخواند؛ زیرا برای او واژه‌های عربی «لغاتی زشت» بودند. فیتزجرالد آنچه را که از فردوسی در دستور زبان فارسی جونز خوانده بود بسیار جالب و دوست‌داشتنی می‌دانست. اشتیاق و هیجان او در یاد گرفتن زبان فارسی و خواندن ادبیات آن به حدی شدید بود که خودش به طنز به خانم و آقای کاول نوشت: «شما حتماً فکر می‌کنید من دیوانه زبان فارسی شده‌ام، ولی اینها را فقط برای شما می‌نویسم. در هر

صورت، خیلی خوشحالم که موفق شدم با یک زبان شرقی آشنایی کامل پیدا کنم.»  
(آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۱۹).

حافظ بعد از سعدی، شاعر دیگر فارسی‌زبان است که فیتزجرالد به اشعارش توجه خاصی از خود نشان داده است. نخستین برخورد او با حافظ، به مانند شاعران دیگر فارسی‌زبان، از طریق دستور زبان فارسی جونز بود. جونز در این کتاب و در رساله‌های دیگرش درباره ادبیات فارسی، از اشعار حافظ مثال بسیار آورده و تعداد زیادی از غزل‌های حافظ را به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و لاتین برگردانده است (پروین لؤلویی ۱۹۹۳).<sup>۱</sup> ولی مهم‌تر از کتاب‌های جونز ترجمه‌هایی بودند که در این زمان کاول از حافظ انجام می‌داد، و قبل از ارسال به مجلات مختلف برای نشر، آنها را برای فیتزجرالد می‌فرستاد تا او با دیده تیزبین و ذوق شاعرانه خود، اشکالاتشان را برطرف کند و دوست ادیب و محقق خود را در چگونگی بهتر ساختن ترجمه‌هایش یاری رساند. او همان انتقادهایی را که قبلاً از ترجمه‌های سعدی کرده بود از ترجمه‌های دوستش هم می‌کرد، و به او یاد آور می‌شد تا آنجا که امکان دارد «واژه‌های عامیانه انگلیسی را به کار نبرد و آنها را مانند علف هرزه از ترجمه‌هایش بیرون بکشد.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۸۰). به او گوشزد می‌کرد که از «یک فرم و سبک قدیمی شرقی» استفاده کند و افزون بر اینها اسم‌های فارسی را در ترجمه‌هایش به کار نبرد؛ زیرا «زبان فارسی نه تنها موزون‌تر است، بلکه از تعصبات و مناسبت‌های نابه‌جای اروپایی جلوگیری می‌کنند.» (ج ۲، ص ۱۹۴).

در همین زمان، فیتزجرالد به دیدن دوست شاعرش آلفرد لرد تنیسن می‌رود و با شور و هیجانی که در یاد گرفتن زبان و ادبیات فارسی از خود نشان می‌دهد، این شاعر دربار ملکه ویکتوریا را نیز ترغیب به یاد گرفتن زبان فارسی می‌کند. در نامه‌ای به تاریخ هشتم ژوئن ۱۸۵۴ به کاول می‌نویسد: «تنیسن و من سعی داریم حافظ را در «اشعار»<sup>۲</sup> جونز

۱. در این کتاب که حاوی بخشی از رساله دکتری نگارنده است، ترجمه‌های انگلیسی جونز به دقت تجزیه و تحلیل شده‌اند. ترجمه‌ها شامل ۹ غزل، یک رباعی، و یک قطعه هستند.

2. Poeseos

منظور فیتزجرالد در اینجا، رساله لاتینی جونز است ← (سر ویلیام جونز ۱۷۷۶).

بخوانیم، خواهشمندم هر چه زودتر آنچه را که به پیوست است تصحیح کن و با وزن و قافیه‌های لازم در باز شناخت آهنگ آنها برایمان بفرست، و اگر غزل‌های دیگری نیز در «اشعار» و یا جای دیگر می‌شناسی، با وزن آنها بفرست. تنیسن فقط به حافظ که علاقه خاصی نسبت به او دارد نگاه می‌کند.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۳۱). در واقع تنیسن تنها شاعر انگلیسی است که تحت تأثیر فیتزجرالد فارسی را یاد گرفت، چرا که بسیار علاقه‌مند بود اشعار حافظ را به زبان اصلی آنها بخواند. حافظ و عرفان ایرانی چنان تأثیر عمیقی بر اشعارش به جای گذاشته‌اند که بیان آن در این مقال نمی‌گنجد و خود احتیاج به نوشتارهای دیگر دارد. در هر صورت، فیتزجرالد با کمک ترجمه‌های گوناگون، به‌ویژه ترجمه آلمانی فون هامر<sup>۱</sup> (حافظ ۱۸۱۲) و نیز ترجمه‌های دیگر: جان هایدلی ۱۸۰۰، مینسکی ۱۶۸۰، ادوارد اسکات و ریچک ۱۸۰۴، ریتر وینسترز ... ۱۸۵۸) به خواندن حافظ ادامه داد. فیتزجرالد بر این عقیده بود که حافظ شاعری عارف نیست و در نامه‌ای به کاول می‌نویسد: «تنیسن به تو راست گفته است که حافظ شرقی‌ترین شاعر است؛ ولی باید می‌گفت: حافظ در بین فارسی‌زبانان، برترین است؛ زیرا بهترین نماینده خصوصیات ویژه آنها است، خواه شراب و ساقیش مجازی باشد و خواه حقیقی...» به گفته فیتزجرالد از آنجا که حافظ بهترین موسیقیدان واژه‌ها است، «بهترین اشعار او ترجمه ناپذیرند.»<sup>۲</sup>

(آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۲۶۱). شاید به همین دلیل، فیتزجرالد هرگز سعی نکرد غزل‌های حافظ را به نظم انگلیسی برگرداند، ولی خوشبختانه ترجمه‌منثور دو غزل از او به جای مانده است که ابتدا، در جلد دوم مجموعه نامه‌های او به طبع رسیدند و در اینجا برای نخستین بار، به طور کامل با اصل فارسی آنها نقل می‌شوند. فیتزجرالد این دو ترجمه را، به پیوست نامه‌ای به تاریخ ۲۶ ماه می ۱۸۵۵، برای تنیسن می‌فرستد. با وجود اینکه آنها به نثر می‌باشند، بر خیلی از ترجمه‌های منظوم حافظ به انگلیسی ارجحیت

1. Joseph von Hammer

2. "... he (Hafiz) is the best Musician of Words."

دارند؛ زیرا نه تنها به زبانی ساده و آهنگین برگردانده شده‌اند، بلکه در قافیه‌پردازی نیز فیتزجرالد سعی کرده است از قافیه اصلی غزل‌ها پیروی کند.  
غزل اول:

سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ	که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ
به چهره گل سوری نگاه می‌کردم	که بود در شب تاری به روشنی چو چراغ
چنان به حسن و جوانی خویشتم مغرور	که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ
زبان کشیده چو تیغش به سرزنش سوسن	دهان گشاده شقایق چو مردم ایغاغ
گشاده نرگس رعنا به حسرت آب از چشم	نهاده لاله ز سودا به جان و دل صد داغ
یکی چو بادپرستان صراحی اندر دست	یکی چو ساقی مستان به کف گرفته ایغ
نشاط عیش و جوانی چو گل غنیمت دان	که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ

(حافظ ۱۳۲۶: ج ۲، ص ۱۰۱۸)

At morning I was for a while in the Scent of the Rosegarden,  
That like the distracted Nightingale I might medicine my Brain.  
There did I turn my eyes to the Cheek of the Red Rose  
That in the lingering darkness shone like a lamp,  
So drunk with pride in the Beauty of her Youth,  
She wreaked 1000 Scorns on the Nightingale's Heart.  
The Lily reproaching thrust out her tongue like a Sword,  
Accuser-like the Anemone opened her Mouth:  
The tender Narcissus dissolved her Eyes in Sorrow,  
And the Tulip burned 100 Scars into her heart:  
Now lifting up their Cups like worshippers of Wine,  
And now like the Cupbearer grasping it (*as to pour*).  
Oh seize on the Glory of Youth like a Rose;  
What beside his Mission has the Prophet to deliver, oh Háfiz!

(آلفرد مکینلی ترهیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۶۶)

غزل دوم:

ز چشم بد رخ خوب تو را خدا حافظ  
که کرد جمله نکویی به جای ما حافظ  
بیا که نوبت صلح است و دوستی و وفاق  
که با تو نیست مرا جنگ و ماجرا حافظ  
اگر چه خون دلت خورد لعل من بستان  
به جان من ز لیم بوسه خون بها حافظ  
بیا بخوان غزلی خوب و تازه و تر و نو  
که شعر توست فرح بخش و غم زدا حافظ  
چو ذوق یافت دل من به ذکر آن محبوب  
مراسم تحفه جان بخش غم زدا حافظ  
به زلف و قد بتان جان و دل مبند دگر  
اگر بجستی از این بند و این بلا حافظ<sup>۱</sup>

(حافظ ۱۳۲۶: ج ۲، ص ۱۰۱۸)

Oh safe from the Evil Eye God save that fair face of thine  
That hath never wrought but well for me, oh Hafiz!  
Oh come! for now is the hour of Love and Fidelity;  
No longer is War between us-all that is passed, oh Hafiz!  
Long as this Life of Mine has drunk the Blood of thy Heart,  
Redeem the Blood-money from it in kisses to thy Heart's desire, oh Hafiz!  
Come, Sing me one of thy Ghazals; sweet and fresh and new,  
For thy gladness-giving Verse wipes away the rust of Sorrow, oh Hafiz!  
Oh, the Transport of my Heart when this was sweetly said to me,  
Thine is a Life-giving Gift that ravishes the Soul, oh Hafiz!  
Yet, entangle not thy Heart again in the tresses and stature of Beauty,  
If once thou have broken loose from the Snare, oh Hafiz!

(آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، صص ۱۶۶ - ۱۶۷)

در تبصره‌ای در پایان این ترجمه‌ها، فیتزجرالد به دوست شاعرش توصیه می‌کند که «به کمک چند پُک از آن پیپ عزیزش» آنها را به انگلیسی موزون‌تر - اگر نه نظم؟

۱. در نسخه خانلری فقط چهار بیت اول این غزل آمده است؛ لذا به منظور مقایسه کامل ترجمه فیتزجرالد با اصل آن، بیت‌های پنجم و ششم از جامع نسخ مسعود فرزاد (۱۳۴۷: صص ۳۴۵ - ۳۴۶) جایگزین شده‌اند.

برگرداند. هر شاعر خوبی می‌تواند به راحتی، بسیاری از این غزل‌ها را به اوزان شش رکنی<sup>۱</sup> و پنج رکنی<sup>۲</sup> قافیه‌دار ترجمه کند (آلفرد مکینلی تریون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۶۷). متأسفانه تینسن به این خواسته دوستش عمل نمی‌کند و یا اگر هم کرده، نتیجه کارش برای ما باقی نمانده است.

### جامی و سلمان و ابسال

همزمان با خواندن غزل‌های حافظ، فیتزجرالد با اشعار جامی نیز آشنا می‌شود و به تشویق کاول شروع به مطالعه سلمان و ابسال، مثنوی دوم هفت اورنگ، می‌کند. نسخه مورد استفاده‌اش، که تألیف فوربز فالکونر<sup>۳</sup> و حاوی حاشیه‌نویسی‌های فراوان به خط فیتزجرالد و کاول می‌باشد، اکنون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود (جامی ۱۸۵۰: در ← آرتور جان آربری ۱۹۵۸: صص ۱۴-۱۵). علاوه بر سلمان و ابسال، نسخه‌هایی از بهارستان و یوسف و زلیخا را نیز با ترجمه آلمانی آنها به دست می‌آورد، که به گفته خودش «با یک تیر دو نشان می‌زند»<sup>۴</sup> (آلفرد مکینلی تریون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۳۷)؛ یعنی به کمک زبان آلمانی، فارسی را یاد می‌گیرد و به یاری زبان فارسی، آلمانی را. افزون بر اینها، فیتزجرالد تحفة الاحرار (فوربز فالکونر ۱۸۴۸) جامی را نیز با اشتیاق زیاد مطالعه می‌کرد.

در این میان، سلمان و ابسال بود که جای خود را در قلب فیتزجرالد باز کرد و به او شهامت داد که اقدام به ترجمه آن بکند و سرانجام نیز با کمک و راهنمایی کاول موفق شد خلاصه‌ای از آن را به نظم انگلیسی برگرداند. ولی عدم موفقیت در پیدا کردن

1. Hexameter

2. Pentameter

3. Forbes Falkoner

۴. برای ترجمه آلمانی نسخه‌های بهارستان، و یوسف و زلیخا جامی ← (جامی ۱۸۲۴ الف؛ جامی ۱۸۲۴ ب). فیتزجرالد برای آگاهی بیش‌تر درباره زندگی جامی از کتاب‌های دیگری نیز استفاده کرده است: ← (وینستز ادلم ... ۱۸۴۰؛ سرگور اوزلی ۱۸۴۶).

ناشر مناسب، فیتزجرالد را بر آن داشت تا در سال ۱۸۵۶، تعدادی محدود از کتابش را به خرج خود به چاپ برساند. دلیل این کارش را برای کاوول چنین می‌نویسد: «فقط برای خودپسندی این کار را نکرده‌ام، بیش‌تر مایل بودم یادبودی باشد از زمانی که با هم فارسی یاد می‌گرفتیم.» (آلفرد مکینلی ترهون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص: ۱۹۲). در تاریخ چهارم آوریل همان سال، به هنگام عزیمت کاوول به هند، فیتزجرالد نسخه‌ای از این کتاب (جامی ۱۸۵۶) را به عنوان هدیه سرراهی به او تقدیم کرد. این اولین ترجمه رسمی فیتزجرالد، بدون نام مترجم منتشر می‌شود؛ ولی فیتزجرالد در ابتدای کتاب، زیر عنوان «نامه‌ای به پروفیسور کاوول»، دلایلی را برای فشرده و خلاصه بودن آن بیان می‌کند. او می‌نویسد: «آنچه احتمالاً برای یک شرقی قرن پانزدهم [میلادی] مهم بوده است، به طور حتم برای یک انگلیسی قرن نوزدهم خواندنی نیست.» برای فیتزجرالد بسیاری از استعاره‌ها و تصاویر، تکراری و بیهوده و حتی بعضی از داستان‌ها «بد و احمقانه» بودند. در اینجا باید متذکر شد که بیش‌تر محققان و نویسندگان انگلیسی قرون هفده، هیجده و نوزده، به دلیل تحصیلات سنتی خود که بر پایه ادبیات کلاسیک یونانی و لاتینی بنا شده بود، بسیاری از خصوصیات ادبیات فارسی را مضحک و بیهوده می‌دانستند. برای آنها شعر خوب، شعری بود دارای متنی متشکل از یک مقدمه، یک مضمون اصلی، و یک خاتمه. و چنان‌که خواهیم دید، این درست همان «هنر ادبی» است که فیتزجرالد رباعیات خیام را بر طبق آن به انگلیسی برگردانده است. به هر صورت، او در نامه‌اش ادامه می‌دهد که مثنوی جامی را همچون گردویی «در یک پوسته حماسی گنج‌انیده است، که هر چند ممکن است بعضی از خصوصیات دیگر آن جالب توجه نباشد، دست‌کم داستانش برای محققان اروپایی جالب خواهد بود.» (آلفرد مکینلی ترهون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، صص ۲۱۸ - ۲۱۹). او به خوبی می‌دانست همان کاری را با سلمان و اسال جامی کرده است که خود قبلاً مترجمان سعدی را به آن متهم کرده بود؛ «گرامر ساده یک زبان شرقی را در گرامر موجز یک زبان اروپایی و نیز واژه‌های انگلیسی محو کرده‌ام.» (ادوارد فیتزجرالد ۱۹۶۲: صص ۱۷۹ - ۱۸۲).

با این همه، این کار را بهتر از ایستویک انجام داده، زیرا حداقل نام‌های شرقی را در ترجمه‌اش حفظ کرده است و به گفته خودش، «در واقع کاری انجام نداده‌ام، به جز اینکه داستان سلمان و ابلال را فشرده کرده و به صورت نمایشنامه‌ای قابل اجرا درآورده‌ام، و شاید صنایع بدیع آن را نیز به حدودی بسیار ناچیز کاهش داده باشم.» (ص ۱۶۱). فیتزجرالد، جامی را شاعری عارف می‌دانست و فکر می‌کرد که وی با داستان‌های تمثیلی‌اش، «مضامین عرفانی را، که احتمالاً راز بزرگ تمام مذاهب است»<sup>۱</sup> بیان می‌کند. مثنوی سلمان و ابلال با داشتن یک داستان و اشعار روایی، کار ترجمه را برای او نسبتاً ساده کرده و این امکان را فراهم آورده که «حماسه‌ای نمایشنامه مانند» را «با بهره‌گیری از آواهای سستی شعر انگلیسی به صورتی خوانا» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۵۷) به وجود آورد. او اصل داستان سلمان و ابلال را به شعر بی‌قافیه<sup>۲</sup> نوشته است و حکایت‌های کوتاه درون متن آن را به صورت شعر غنایی<sup>۳</sup> ترجمه کرده است. این ترجمه هر چند از بهترین ترجمه‌های فیتزجرالد نیست، ولی فصاحت و آهنگ خاصی دارد. در اینجا برای نمونه، بخشی کوتاه از آن با اصل فارسیش نقل می‌شود:

چون سلمان دید لطف بیشه را	از سفر کوتاه کرد اندیشه را
با دل فارغ ز هر امید و بیم	گشت با ابلال در بیشه مقیم
هر دو شادان همچو جان و تن به هم	هر دو خرم چون گل سوسن به هم
صحبتی ز آویزش اغیار دور	راحتی ز آمیزش تسیمار دور
نی ملامت‌پیشه با ایشان به جنگ	نی نفاق اندیشه با ایشان دو رنگ
گل در آغوش و خراش خار نی	کنج در پهلو و رنج مار نی
هر زمان در مرغزاری کرده خواب	هر نفس از چشمه‌ساری خورده آب
گاه با بسبل به گفتار آمده	گاه با طوطی شکرخوار آمده

۱. فیتزجرالد برای آشنایی با تصوف و عرفان ایرانی در شعر فارسی، به این کتاب‌ها رجوع می‌کرده است: (فریدریش تولوک ۱۸۲۱؛ گارسن دوتاسی ۱۸۵۶).

2. blank verse

3. lyric

گناه با طاووس در جولانگری      گناه در رفتار با کبک دری  
قصه کوتاه دل پر از عیش و طرب      هر دو می‌بردند روز خود به شب  
خود چه ز آن بهتر که باشد با تو یار      در میان و عیبجویان برکنار  
در کنار تو به‌جز مقصود نی      مانع مقصود تو موجود نی

(جامی ۱۳۶۱: صص ۳۵۰ - ۳۵۱)

و ترجمه فیتزجرالد:

SALĀMĀN saw the Isle, and thought no more  
Of Further-there with ABSĀL he sate down,  
ABSĀL and He together side by side  
Together like the Lily and the Rose,  
Together like the Soul and Body, one.  
Under its trees in one another's arms  
They slept-they drank its fountains hand in hand—  
Paraded with the Peacock-raced the Partridge —  
Chased the green Parrot for his stolen fruit,  
Or sang divisions with the Nightingale.  
There was the Rose without a thorn, and there  
The Treasure and no Serpent to beware —  
On think of such a Mistress at your side  
In such a Solitude, and none to chide!

(ادوارد فیتزجرالد ۱۹۶۲: ص ۲۱۱)

بهترین نمونه شعر غنایی را در این ترجمه می‌شود در برگردان آزاد چند بیت زیر مشاهده کرد. این قسمت که بخش دوم «اشارت به آنکه مقصود از این مدحت‌ها، مدحت حضرت شهریار کامکاری است خلد ملکه و سلطانه» می‌باشد، به صورت یک حکایت، در ترجمه سلمان و اقبال گنجانده شده است.

عاشقی برگوشه‌ای بنشسته بود      گفت و گو با خویش در پیوسته بود  
هر دم از نو داستانی ساختی      ناشنیده قصه‌ای پرداختی

گه ز مه گفتی گویی از آفتاب  
 گاه از آن خیس کش ز خاک پای خاست  
 غافل از دور آن را می شنید  
 خاطرش از هرزه گویی می رمید  
 گفت با وی کای به عشقت رفته نام  
 عاشق و نام کسان گفتن که چه  
 گفت کای دور از نشان عاشقان  
 فهم ناکرده زبان عاشقان  
 آفتاب اندر غرض یار من است  
 سر این بر نکته دانان روشن است  
 من که گفتم لطف رویش خواستم  
 ذکر سنبل رفت مویش خواستم  
 سرو چه بود قامت رعنا ی او  
 من خسم رسته ز خاک پای او  
 گم تو واقف از زبان من شوی  
 جز حدیث عشق از من نشنوی

(جامی ۱۳۶۱: ص ۳۳۹)

و ترجمه فیتزجرالد:

Sate a Lover in a garden  
 All alone, apostrophizing  
 Many a flower and shrub about him,  
 And the lights of Heav'n above.  
 Nightingaling thus, a Noodle  
 Heard him, and completely puzzled,  
 "What," quoth he, "and you a Lover,  
 Raving, not about your Mistress,  
 But about the stars and roses –  
 What have these to do with Love?"  
 Answer'd he; "Oh thou that aimest  
 Wide of Love, and Lovers' language  
 Wholly misinterpreting;  
 Sun and Moon are but my Lady's  
 Self, as any Lover knows;

Hyacinth I said, and meant her  
Hair-her cheek was in the rose—  
And I myself the wretched weed  
That in her cypress shadow grows.

(ادوارد فیتزجرالد ۱۹۶۲: صص ۲۰۲-۲۰۳)

سوی واژه «Noodle» که برای کلمه «غافل» به کار رفته است و واژه‌ای بچگانه و بسیار عامیانه می‌باشد، فصاحت و زیبایی شعر جامی در اینجا به خوبی نشان داده شده است. فیتزجرالد در زمان حیاتش سه بار دیگر سلمان و اِسال، را بدون نامه کاول، به چاپ رسانید و در هر بار، متن ترجمه شده را از نو تألیف و تصحیح کرد. این ترجمه‌ها به ترتیب در سال‌های ۱۸۵۶، ۱۸۷۱، و با رباعیات در سال ۱۸۷۹ به طبع رسیدند.<sup>۱</sup>

### خیام و رباعیاتش

می‌گویند که اگر فیتزجرالد وجود نمی‌داشت، خیام در مقبره‌اش در نیشابور همچنان گمنام باقی می‌ماند (افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی ... ۱۳۶۸: ص ۱۹۸). داستان احساسی فیتزجرالد و رباعیات خیام، خود احتیاج به نوشتاری دیگر دارد، ولی در اینجا الزاماً نگاهی اجمالی به آن افکنده می‌شود. کاول پیش از رفتن به هند، نسخه‌ای خطی از رباعیات را در مجموعه نسخه‌های خطی سر ویلیام اوزلی<sup>۲</sup>، که در کتابخانه بادلین<sup>۳</sup> دانشگاه اکسفورد نگهداری می‌شود، کشف و از روی آن به خط خودش یک نسخه تهیه می‌کند و آن را به عنوان هدیه جدایی به فیتزجرالد می‌دهد (آرتور جان آربری ۱۹۵۸: ص ۱۷).<sup>۴</sup>

فیتزجرالد، در مرحله اول آشنایی‌اش با خیام، او را «کافر [ی] اپیکوروسی<sup>۵</sup>، که

۱- پروفیسور آربری در کتاب خود (۱۹۵۶)، نسخه‌های مختلف سلمان و اِسال را با هم مقایسه کرده است.

2. Sir William Ouseley

3. Bodleian Library

۴. نسخه رباعیات به خط کاول، در حفاظت کتابخانه دانشگاه کیمبریج است.

5. Epicurean Infidel

اپیکوروس (ایفوروس)، فیلسوف یونانی حدود ۳۰۰ ق.م، بر این عقیده بود که لذت، غایت مطلوب بشر است.

حدود پانصد سال قبل [از وی] زندگی می‌کرده» می‌خواند (آلفرد مکینلی ترهون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۲۲۷)؛ ولی بعد از شناخت بیش‌تر خیام، با او اظهار همدردی می‌کند و خواندن رباعیات را در دوران ازدواج دردناکش تسکین‌دهنده می‌یابد. در این باره به کاول می‌نویسد: «حقیقت این است که از بعضی لحاظ، عمر پیر<sup>۱</sup> بیش‌تر به من تعلق دارد تا به تو: من و او خیلی به هم نزدیکیم، مگر این‌طور نیست؟ تو تمام زیبایی او را می‌بینی، ولی نمی‌توانی آن‌طور که من او را احساس می‌کنم، احساس کنی.» (آلفرد مکینلی ترهون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۳۰۵). از ماه ژوئیه ۱۸۵۶، که فیتزجرالد نسخه خطی رباعیات را دریافت کرد تا ۱۴ ژوئن ۱۸۵۷، که کاول نسخه دومی از رباعیات را از کلکته برای او فرستاد، به قدری بر آنها مسلط شده بود که می‌توانست ۳۱ رباعی از ۱۵۸ رباعی را به زبان لاتینی برگرداند (آرتور جان آبربی ۱۹۵۸: ص ۸۵).<sup>۲</sup> در دو سال بعد، فیتزجرالد اغلب اوقات را به ترجمه رباعیات می‌گذراند. از همان ابتدا که فیتزجرالد به «عمر پیر» دل بست، تصویری از یک «شعر چوپانی»<sup>۳</sup> را، که به گونه‌ای «موزائیک مانند از رباعیات پراکنده» (آلفرد مکینلی ترهون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۲۹۴) ساخته می‌شد، در ذهن مجسم می‌کرد و بالأخره نیز با تشویق و راهنمایی‌های دایمی کاول موفق شد آن را به پایان رساند. در این مورد هم، مانند سلمان و ابسال، چون ناشری پیدا نکرد، در ماه مارس ۱۸۵۹، دوپست و پنجاه نسخه از آن را به خرج خود و بدون نام مترجم به طبع رساند. چندتایی از آنها را به دوستان نزدیکش داد و تعدادی را به ناشر واگذار کرد تا برای فروش در کتابفروشی بگذارد؛ ولی متأسفانه در مدت دو سال، حتی یک نسخه از آنها به فروش نرفت، و کتابفروش به ناچار آنها را در جعبه‌ای در بیرون مغازه‌اش به قیمت یک پنس به حراج گذاشت. تا اینکه روزی در اوایل سال ۱۸۶۱، یکی از دوستان دانه گابریل روستی<sup>۴</sup>، از

1. Old Omar

۲. برای ترجمه‌های تصحیح شده لاتینی رباعیات ← (آرتور جان آبربی ۱۹۵۸: ص ۵۸ - ۶۴).

3. Eclogue

4. Dante Gabriel Rosseti

بنیانگذاران گروه هنرمندان و نویسندگانی که بعدها به «پیش - رافائلیان»<sup>۱</sup> مشهور شدند، از آنجا رد می‌شود و چند نسخه از رباعیات را برای دوستانش خریداری می‌کند. روستی، با خواندن آنها، شیفته و فریفته این شعر می‌شود و روز بعد به کتابفروشی مزبور می‌رود و بقیه نسخه‌های رباعیات را برای اکثر دوستانش خریداری می‌کند؛ ولی کتابفروش، چون به قول معروف یکباره نان خود را توی روغن دیده بود، قیمت هر جلد را به دو برابر افزایش می‌دهد. بدین ترتیب، انجمن «پیش - رافائلیان» اولین تحسین‌کنندگان رباعیات شدند. در دوم سپتامبر ۱۸۶۳، یکی از آنها، به نام جان راسکین<sup>۲</sup>، نامه‌ای بدین مضمون به مترجم ناشناخته آن نوشت: «دوست بسیار بسیار عزیز من، من نمی‌دانم شما کسی هستید، ولی از صمیم قلب آرزو می‌کنم که باز هم از عمر خیام برای ما ترجمه کنید؛ من هرگز - تا به امروز - هیچ شعری به این باشکوهی نخوانده بودم.»<sup>۳</sup> (آرتور جان آربری ۱۹۵۸: صص ۲۵ - ۲۶).

در سال‌های ۱۸۶۸ و ۱۸۷۲، دو چاپ دیگر از رباعیات، باز هم بدون نام مترجم، ولی با شعری بلندتر انتشار یافت که تعداد قابل توجهی از رباعیات بدانها افزوده شده بود. یک سال بعد از چاپ دوم، یک منتقد مشهور امریکایی به نام چارلز الیوت نورتون<sup>۴</sup>، نقدی بسیار ستایش‌آمیز از رباعیات در مجله نورت امریکن ریویو<sup>۵</sup> نوشت که بلافاصله باعث شهرت آن در امریکا گردید. سرانجام پس از چاپ چهارم آن، در سال ۱۸۷۶، رسماً هویت مترجم رباعیات عمر خیام در آن سوی اقیانوس اطلس آشکار شد و به این ترتیب، نام ادوارد فیتزجرالد و عمر خیام هر دو با هم بر سر زبان‌ها افتاد؛ به طوری که امروزه جدا کردن نام یکی از دیگری کاری بسیار دشوار است. شاید از آن رو که این ادیب انگلیسی، خود را با این شاعر ایرانی برابر می‌دانست. او بعد از کشف رباعیاتش، اسم خود

1. Pre-Raphaelites

2. John Ruskin

۳. این نامه تا بعد از چاپ چهارم رباعیات به دست فیتزجرالد نرسید.

4. Charles Eliot Norton

5. North American Review

را در نامه‌ای به ناشرش «ادوارد فیتز عمر»<sup>۱</sup> (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۳، ص ۲۳۲) امضا کرده است. واژه «فیتز» که مشتق از واژه «فیلیوس»<sup>۲</sup> در زبان لاتینی است، در انگلیسی همان معنی واژه «ابن» در عربی و یا «پسر» در فارسی را دارد. بنا بر این، فیتزجرالد در اینجا خود را به عنوان «پسر خیام» معرفی کرده است. بی‌تردید، و به گفته سوين برن<sup>۳</sup> - شاعر و عضو انجمن «پیش از رافائلیان» - «زیباترین و لطیف‌ترین اندیشه، معقول‌ترین و سلیم‌ترین طنز، با نفوذترین و عمیق‌ترین پرتو فلسفی متعالی و در عین حال ملایم این شعر، همان قدر به سافک تعلق دارد که به شیراز» (آرتور جان آبری ۱۹۵۸: ص ۲۵).<sup>۴</sup>

فیتزجرالد، خود به خوبی آگاه بود که در ترجمه‌اش از اصول علمی پیروی نمی‌کند؛ ولی فکر می‌کرد از لحاظ «فرم و خیلی جزئیات دیگر» کارش می‌بایست برای کاوول «شایان توجه و جالب باشد»، هر چند «ترجمه‌ای لفظ به لفظ نیست، زیرا بسیاری از رباعیات را با هم مخلوط کرده و متأسفانه با این کار، سادگی عمر را - که یکی از محسنات هنری او می‌باشد - از بین برده است» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۳۱۸). فیتزجرالد می‌دانست با این برگردانش فقط بعضی از خصوصیات خیام را نشان داده است. در نامه‌ای به تاریخ ۷ دسامبر ۱۸۶۱، به کاوول می‌نویسد: «من از همان اول، فکر می‌کردم که او (خیام) یکی از برجسته‌ترین شاعران فارسی‌زبان است و تو مرتب در اشعارش نشانه‌هایی از یک قوه تخیل منطقی می‌یابی، که من حتی به خواب هم نمی‌دیدم. شاید به جرأت بتوان گفت که این معماهای منطقی بهترین قسمت اشعار او نیستند، بلکه نمودار نیروی فکری قوی او هستند که در دوستان دیگر ایرانی ما به ندرت دیده می‌شود ...؛ و من بی‌تردید فقط توانسته‌ام یک بعد (اندیشه و فلسفه) او را نشان بدهم.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۴۱۵).

به یقین برای فیتزجرالد، چنان‌که خود اذعان کرده، سبک و فرم اهمیت خاصی

1. Edward Fitz Omar

2. Filius

3. Swinburne

۴. در اینجا سوين برن به اشتباه شیراز را به جای نیشابور نوشته است.

داشته است و این امر در برگردان رباعیات خیام به انگلیسی به وضوح دیده می‌شود. از این رو، شاهکار او تنها در معرفی بعضی از افکار و فلسفه این شاعر ایرانی به دنیای غرب نیست، بلکه همچنین در سرودن شعر انگلیسی بسیار زیبا و ناب است، که از مرتب کردن رباعیات مجزا درست شده است. این نوع برگردان، امروزه در اصطلاح نقد ادبی، تقلید<sup>۱</sup> نامیده می‌شود و منظور از آن، ورای خصوصیات دیگر، پیروی از مفهوم ساختاری<sup>۲</sup> یک شعر، یا به عبارت دیگر، اصل سازمان‌بندی جامع شعری است. در ادبیات معاصر انگلیسی، رباعیات ادوارد فیتزجرالد به حق بهترین نوع تقلید و فیتزجرالد خود، عالی‌ترین مقلد<sup>۳</sup> شناخته شده‌اند. برای درک بیش‌تر این نوع ترجمه، نگاهی دقیق‌تر بر رباعیات وی لازم است.

فیتزجرالد به گفته خودش، سعی کرده است که «سرود چوپانی و اپیکوروسی، در باغی» ایرانی<sup>۴</sup> بسراید (آلفرد مکینلی تریون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۳۲۳). در اینجا منظور از سرود چوپانی، معنای عامیانه فارسی آن نیست، بلکه اصولاً نوعی شعر نسبتاً طولانی و تشبیهی است که در آن، افکار فلسفی مهمی در رابطه با حقایق زندگی بشری، از زبان یک شبان بیان می‌شود. مهم‌ترین سراینده این نوع شعر، ویرژیل<sup>۵</sup> شاعر کلاسیک سال هفتاد قبل از میلاد است. شاعران انگلیسی از سبک اشعار لاتینی او پیروی و تقلید زیادی کرده‌اند. در واقع، شرحی که یکی از محققان و مترجمان معاصر انگلیسی بر اِکلوگ (سرود چوپانی) دوم ویرژیل نوشته است، می‌تواند به نوعی در مورد رباعیات فیتزجرالد نیز صادق باشد. این منتقد می‌نویسد: «ویرژیل کاری بسیار دشوار برای خود درست کرده و آن، به وجود آوردن شعری روان و موزون است از آنچه خود، آنها را «خرده سرودها» می‌نامد، زیرا نظم و ترتیبی ندارد. مهارت او در بیان هر گفته بریده و از هم گسسته، و پیوستن سخنی به سخن دیگر، و نیز آشکار ساختن افکار پنهانی و ناگفته، به صورتی که زنجیره شعر را کامل کند و جزئی از خود شعر شود، به حد کمال است.» (ویرژیل ۱۹۶۷: ص ۱۲۹).

1. imitation

2. structural concept

3. supreme imitator

4. Epicurean Eclogue in a Persian garden

5. Virgil

شعر فیتزجرالد با دمیدن صبحگاهان و شروع زندگی آغاز می‌شود:

Awake! for Morning in the Bowl of Night  
Has flung the Stone that puts the Stars to Flight:

And Lo! the Hunter of the East has caught  
The Sultan's Turret in a Noose of Light.  
Dreaming when Dawn's Left Hand was in the Sky  
I heard a Voice within the Tavern cry,

"Awake, my Little ones, and fill the Cup"  
"Before Life's Liquor in its Cup be dry."

شاعر به خواننده توصیه می‌کند که برخیزد و از زندگی لذت ببرد، زیرا که مرغ صبحگاهی به پرواز درآمده است و طولی نکشد که الزاماً دوباره بر زمین بنشیند. بنا بر این، به مانند گل باید زندگی یک‌روزه داشته باشیم، زیرا ما هم روزی خاک می‌شویم.

Come, fill the Cup, and in the Fire of Spring  
The Winter Garment of Repentance fling:

The Bird of Time has but a little way  
To fly- and Lo! the Bird is on the Wing.

Ah, my Belovéd, fill the Cup that clears  
TO-DAY of past Regrets and future Fears—  
To-*mor*row? — Why, To-morrow I may be  
Myself with Yesterday's Sev'n thousand Years.

Ah, make the most of what we yet may spend,  
Before we too into the Dust descend;

Dust into dust, and under dust, to lie,  
Sans Wine, sans Song, sans Singer, and — sans End!

در نظر سراینده شعر، حتی حکیمان و فاضلان هم قادر نبوده‌اند که راز دهر را بفهمند. و همچنان که روز سپری می‌شود، شاعر از ناعادلانه بودن سرنوشت انسان‌ها که بدون هیچ آگاهی وارد این دنیا می‌شوند، به خشم می‌آید:

Into this Universe, and *why* not knowing,  
Nor *whence*, like Water willy-nilly flowing:

And out of it, as Wind along the Waste,  
I know not *whither*, willy-nilly blowing.

What, without asking, hither hurried *whence*?

And, without asking, *whither* hurried hence!

Another and another 'Cup to drown  
The memory of this Impertinence!

«با نزدیک شدن تاریکی شب و تمام شدن شراب و احساس خواری کردن در برابر افکار هوشیارانه، شاعر بالاخره فکرش را متوجه جوانی از دست رفته و آن پدیده طبیعی و اجتناب ناپذیر، یعنی مرگ، می‌کند.» (جوآنا ریچاردسون ۱۹۶۰: ص ۲۶). و به این ترتیب، رباعیات فیتزجرالد به پایان می‌رسد.

Alas, that Spring should vanish with the Rose!

That Youth's sweet-scented Manuscript should close!

The Nightingale that in the Branches sang,  
Ah, *whence*, and *whither* flown again, who knows!

Ah, Moon of my Delight who knows'st no wane,  
The Moon of Heav'n is rising once again:

How oft here after rising shall she look  
Through this same Garden after me-in vain!

And when Thyself with shining Foot shall pass  
Among the Guests Star-scatter'd on the Grass,

And in thy joyous Errand reach the Spot  
Where I made one- turn down an empty Glass!<sup>۱</sup>

در این شعر زیبا و فصیح، افزون بر اینکه زندگی انسان به یک روز تشبیه گردیده و بسیاری از اندیشه‌های فلسفی عمر خیام در آن گنجانیده شده است؛ شاهکار دیگر

۱. در اینجا نقل قول‌ها از چاپ اول رباعیات است ← (ادوارد فیتزجرالد ۱۹۹۲: صص ۲۳۸ - ۲۷۲).

فیتز جرالده معرفی یکی از فرم‌های اصیل شعر فارسی، یعنی رباعی، به دنیای غرب به‌ویژه انگلیسی‌زبانان است. به طوری که امروزه در دنیای ادب انگلیسی، رباعی جایی در قلب اشعار گوناگون انگلیسی برای خود باز کرده است و بسیاری شاعران از آن به عنوان فرمی شناخته شده و مقبول استفاده می‌کنند. اولین شاعری که در زمان حیات فیتز جرالده از این فرم تقلید کرد، سوین برن یکی از همان شاعران مشهور گروه «پیش از رافائلیان» است، که یکی از اشعار خود را به نام «در ستایش ونوس»<sup>۱</sup>، به وزن و قافیه رباعیات عمر خیام نوشته است. این شعر هفت سال (۱۸۶۶) بعد از اولین چاپ رباعیات منتشر شد.

### عطار و منطق الطیر

هر چند رباعیات عمر خیام شاهکار هنری فیتز جرالده به شمار می‌آید، ولی آخرین ترجمه او از زبان فارسی نیست. آشنایی او با آثار عطار از ماه اوت سال ۱۸۵۴، که شروع به مطالعه پندنامه<sup>۲</sup> کرد، آغاز گردید؛ ولی آشنایی اش با منطق الطیر از اواخر سال ۱۸۵۶ شروع می‌شود. در آن زمان، وی نسخه‌ای خطی از آن را از یکی از دوستانش به امانت می‌گیرد و با کمک اشعار فلسفی - مذهبی فارسی گارسن دوتاسی (۱۸۵۶)، به یادگیری منطق الطیر همت می‌گمارد. در ژانویه ۱۸۵۷ به کاوول می‌نویسد: «فلسفه عطار، به نظر من همان فلسفه جامی و جلال‌الدین (رومی) است ... فقط منطق [الطیر] او، به مانند سلمان [و ابدال]، این حسن را دارد که دارای یک داستان است و حکایت‌های تمثیلی اش خیلی دلچسب هستند - بهتر از حکایت‌های دیگری که تا کنون دیده‌ام .... تصمیم دارم خلاصه‌ای از آن را به نظم درآورم.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۲۴۶). در اوایل همان سال با گارسن دوتاسی، ایران‌شناس فرانسوی، که شنیده بود مشغول تألیف متنی از منطق الطیر به زبان فارسی است، مکاتبه می‌کند و در ضمن، نسخه‌ای از سلمان و ابدال خود را نیز برای

1. Laus Veneris

۲. نسخه مورد استفاده او، تألیف و ترجمه سیلوستر دو ساسی (۱۷۵۸-۱۸۳۸) شرق‌شناس فرانسوی بود - (سیلوستر دو ساسی ۱۸۱۹).

او می‌فرستد تا نشان بدهد که دست‌کم «شاگرد زبان و ادبیات فارسی» هست (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۲۵۲). به این ترتیب، دوستی این دو دوستدار ادب فارسی شروع می‌شود. متن منطق‌الطیر دوتاسی در اواسط سال ۱۸۵۷ به چاپ رسید و فیتزجرالد، که به خط خویش نسخه‌ای از رباعیات کتابخانه بادلین را نوشته و برای او فرستاده بود، باعث می‌شود که دوتاسی مقاله‌ای انتقادی درباره آنها بنویسد.<sup>۱</sup> فیتزجرالد ترجمه منطق‌الطیر را در سال ۱۸۵۶، و قبل از ترجمه رباعیات شروع کرده بود؛ ولی هنگامی که مشغول اشعار خیام شد، منطق‌الطیر را کنار گذاشت. عدم موفقیت اولیه رباعیات، او را فوق‌العاده دل‌سرد نمود، به طوری که رغبت نداشت دوباره به ترجمه آن دست بزند؛ ولی خوشبختانه با شناخته شدن رباعیات، ذوق پیشین خود را دوباره به دست آورد و کار باقی‌مانده را تمام کرد. در ۱۸۶۲، نسخه‌ای از متن کامل ترجمه‌اش را برای کاول می‌فرستد و به او پیشنهاد می‌کند که در صورت موافقت، آن را برای چاپ به مجله انجمن آسیایی بنگال<sup>۲</sup> بفرستد. فیتزجرالد خود واقف بود که ممکن است کاول ترجمه او را خوب نداند. در نامه‌ای، به تاریخ ۲ نوامبر ۱۸۵۸، به کاول می‌نویسد: «من تقریباً خلاصه‌ای موزون از منطق [الطیر] را تمام کرده‌ام، ولی تو مشکل از آن خوشت بیاید؛ ... برای من سرگرمی خوبی بوده است که آن را به طور اجمال، در ۱۶۰۰ سطر ترجمه کنم.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۳۲۲). متأسفانه کاول، به دلیل اینکه ترجمه فیتزجرالد اصلاً مطابق با اصول علمی نبود و می‌ترسید او را با حمله منتقدین مواجه سازد و در نتیجه موجب ناراحتی فیتزجرالد شود، تمایلی به چاپش نشان نداد؛ ولی در سال ۱۸۸۳، بعد از مرگ فیتزجرالد، برای اولین ناشر نامه‌های او می‌نویسد: بعضی از بخش‌های آن واقعاً شکوهمندند.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۴۶۷، یادداشت ۳).

در واقع، شکوهمندی و زیبایی در این شعر به حد اعلی رسیده است و فیتزجرالد

۱. متن فارسی منطق‌الطیر توسط گارسن دوتاسی به فرانسوی ترجمه و چاپ شده است ← (گارسن دوتاسی ۱۸۵۷ الف). برای مقاله او درباره رباعیات ← (گارسن دوتاسی ۱۸۵۷ ب).

مهارت خود را در فن ترجمه به خوبی نشان داده است، به طوری که در بعضی جاها حتی بر رباعیات هم برتری دارد. او فشرده‌ای از داستان منطق الطیر را به نظم انگلیسی، در وزنی شبیه مثنوی مزدوج<sup>۱</sup> ترجمه کرده است.

فیتزجرالد که مایل نبود این واقعه بر رابطه‌اش با کاول خدشه‌ای وارد سازد، تصمیم داشت اگر زنده بماند، روزی «آن خلاصه را چاپ کند و بعد، برای همیشه در دکان شعر را ببندد.» (آلفرد مک ترهون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۳۳۵). ولی متأسفانه اجل مهلتش نداد که این آخرین برگردانش را از شعر فارسی در طبع ببیند. این اثر فیتزجرالد برای اولین بار نوزده سال پس از مرگش، با عنوان «بررسی اجمالی منطق الطیر عطار»<sup>۲</sup>، در نامه‌ها و آثار ادبی او به چاپ رسید. برای نشان دادن مهارت و زبردستی او در ترجمه آزاد، بخشی کوتاه از آن با اصل فارسیش نقل می‌شود. این چند سطر، لحظه آگاهی را وقتی که سی مرغ با سیمرغ رو به رو می‌شوند، به زبانی بسیار فصیح و موزون بیان کرده است.

باز از سر بنده نوجان شدند	می‌ندانستند این تا آن شدند
کرده و نا کرده دیرینه‌شان	پاک گشت و محو شد از سینه‌شان
آفتاب قربت از ایشان بتافت	جمله را از پرتو آن جان بتافت
هم زعکس روی سیمرغ جهان	چهره سیمرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند آن سی مرغ زود	بی‌شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند	این ندانستند تا خود آن شدند
خویش را دیدند سیمرغ تمام	بود خود سیمرغ سی مرغ تمام
چون سوی سی مرغ کردند نگاه	بود خود سیمرغ در آن جایگاه
ور به سوی خویش کردند نظر	بود این سی مرغ ایشان آن دگر

#### 1. Heroic Couplet

برای اطلاع بیش تر در این باره ← (محمد طباطبایی ۱۳۶۷: ص ۲۰).

۲. منطق الطیر برای اولین بار با عنوان لاتینی *Bird's-Eye view of Attār's Bird Parliament* ضمن دوره هفت جلدی نامه‌ها و آثار ادبی ادوارد فیتزجرالد به چاپ رسید ← (دبلیو آلدیس رایت ۱۹۰۲).

ور نظر در هر دو کردندی به هم هر دو یک سیمرخ بودی بیش و کم  
بود این یک، آن و آن یک، بود این در همه عالم کسی نشنود این  
آن همه غرق تحیر ماندند بسی تفکر در تفکر ماندند

(جامی ۱۳۵۷: ص ۲۱۴)

و حال ترجمه فیتزجرالد:

And, their old selves self-knowledged and self-loathed,  
And in the Soul's Integrity re-clothed,  
Once more they ventured from the Dust to raise  
Their Eyes-up to the Throne-into the Blaze,  
And in the Centre of the Glory there  
Beheld the Figure of *-Themselves-* as'twere  
Transfigured-looking to Themselves, beheld  
The Figure on the Throne en-miracled,  
Until their Eyes themselves and *That* between  
Did hesitate which *Sëer* was, which *Seen*;  
They *That*, *That* They: Another, yet the Same;  
Dividual, yet One: from whom there came  
A Voice of awful Answer, scarce discern'd  
From *which* to Aspiration *whose* return'd  
They scarcely knew; as when some Man apart  
Answers aloud the Question in his Heart—  
“The Sun of my perfection is a Glass  
Wherein from *seeing* into *Being* pass  
All who, reflecting as reflected see  
Themselves in Me, and Me in Them: not *Me*,  
But all of Me that a contracted Eye  
Is comprehensive of Infinity:  
Nor yet *Themselves*: no Selves, but of The All  
Fractions, from which they split and whither fall.

.....  
 Come you lost Atoms to your Centre draw,  
 And be the Eternal Mirror that you saw:  
 Rays that have wander'd into Darkness wide  
 Return, and back into your Sun subside."

(ادوارد فیتزجرالد ۱۹۶۲: صص ۳۱۷ - ۳۱۸)

### پایان سخن

فیتزجرالد در دوران زندگانش، با نیک‌طبعی و مهربانی خود، محبوبیت خاصی میان همهٔ دوستانش پیدا کرد و در این یک قرن (و چندی) بعد از مرگش، یکی از شخصیت‌های مهم ادبی به‌شمار رفته است (رابرت برنارد مارتین ۱۹۸۵: ص ۱۵). رابرت برنارد مارتین، زندگینامه‌نویس معاصر، کتاب خود را به نام شرح حال زندگی فیتزجرالد، با این جملات شروع می‌کند: این مرد متواضع و محبوب، تقریباً در تمام عمرش حتی دوران جوانی، به نام فیتز پیر<sup>۱</sup> در بین دوستانش مشهور بود. او به‌رغم داشتن خانواده‌ای ثروتمند، زندگی ساده و گوشه‌گیرانه‌ای برای خود برگزید. به دوستانش علاقهٔ زیادی داشت و عشق او به ادبیات و زبان‌های مختلف دنیا، یکی از این دوستان یعنی ادوارد بایلز کاول، شرق‌شناس نامدار قرن نوزدهم، را بر آن داشت تا زبان و ادبیات فارسی را به او بیاموزد. این رابطه که در آن، استاد حدود هیجده سال از شاگرد جوان‌تر بود تا پایان عمر فیتزجرالد ادامه داشت و در واقع، فیتزجرالد شهرت جهانگیر خود را مدیون کاول است که با راهنمایی‌ها و نامه‌های پی‌گیر خود، فیتزجرالد را به خواندن و ترجمهٔ آثار شاعران فارسی‌زبان تشویق می‌کرد. اطلاعات او دربارهٔ ادب فارسی، به آنچه ترجمه می‌کرد محدود نبود و هر چه را که به دست می‌آورد می‌خواند. طوطی‌نامه نقشبندی، هفت‌یک‌نظامی، هفت‌منظر هاتمی، و آتشکده لطفعلی بیگ آذر، از جمله کتاب‌هایی بودند

که او آنها را به دقت مطالعه می‌کرد. در حقیقت، انس و الفت او به زبان و ادب فارسی بدان پایه رسیده بود که مانند ایرانیان، بعضی از نامه‌های خود به کاول را با بیتی شعر شروع می‌کرد. یکی از نامه‌هایش، به تاریخ ۲۳ فوریه ۱۸۵۷، با این بیت با مسمی از حافظ شروع می‌شود:

گر به سر منزل سلمی رسی ای باد صبا چشم دارم که سلامی برسانی ز منش  
(آلفرد مکینلی ترهین و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۲۵۲)

فیتزجرالد طبیعتاً تمامی آنچه را که از شعر فارسی می‌خواند نمی‌پسندید، زیرا تعلیم و تربیت اولیه او، همان طور که پیش تر بدان اشاره شد، به او حکم می‌کرد ادبیات فارسی را با مقیاس صنایع ادبی کلاسیک یونانی و لاتینی بسنجد. از این رو، در نظر وی بسیاری از اشعار فارسی تکراری و خسته کننده بود و علاوه بر آن، شاعران ایرانی هر یک، فلسفه‌ای مانند دیگری داشتند؛ به طوری که از بین تمامی آنها، فقط «حافظ و عمر پیر همچون فلزی واقعی طنین می‌اندازند و هیچ‌گاه در دنیا از بین نخواهند رفت، همچنان که فلسفه خیام امروز به ما تعلق دارد.» (آلفرد مکینلی ترهین و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۲۶۲). بنا بر این، عقاید کلاسیک او درباره شعر در برگردان‌هایش از فارسی به انگلیسی، تأثیر زیادی به جای گذاشته است. به همین دلیل، ترجمه‌های سلمان و اسال و منطق‌الطیر بسیار فشرده شده و قسمت‌های تکراری، و به قول خودش گاهی بی‌جگانه، از آنها حذف گردیده است؛ ولی با وجود خلاصه بودنشان، متن اصلی این دو مثنوی را به زبانی بسیار فصیح و زیبا، در پوشش فرم‌های کلاسیک شعر انگلیسی، به خوبی نشان می‌دهد.

ترجمه رباعیات عمر خیام، همان طور که ملاحظه شد، خود داستانی دیگر دارد که به حق به «رمان رباعیات»<sup>۱</sup> شناخته شده است. این داستان و خود رباعیات اثری عمیق بر جامعه ادبی انگلیس به جای گذاشته‌اند. بدین معنی که علاوه بر شناساندن فرم رباعی به دنیای غرب و پذیرش آن به عنوان یک فرم کلاسیک در جامعه ادبی انگلیسی‌زبان،

ترجمه رباعیات باعث به وجود آمدن کیش عمر خیام‌گرایی<sup>۱</sup> و در نتیجه، تأسیس کلوب عمر خیام<sup>۲</sup> در سال ۱۸۹۲ در انگلستان و در سال ۱۹۰۰ در امریکا شده است، که تا به امروز ادامه دارد و اعضای آن از دوستانان عمر خیام می‌باشند. علل موفقیت فوق‌العاده رباعیات فیتزجرالد را باید در چند جمله از گفته‌های خود او جست که نمونه‌ای گویا در وصف ترجمه‌هایش هستند. او در جواب انتقادهای کاول مبنی بر غیرعلمی بودن ترجمه منطق‌الطیر می‌نویسد: «ورای هر چیز دیگر، یک ترجمه باید زنده باشد و اگر هم نشود بهترین تأثیرات یک نویسنده را در ترجمه اثرش حفظ کرد، مترجم باید به رغم ناتوانی‌اش با تمامی وجود خود، به ترجمه‌اش روح و جان ببخشد؛ چرا که یک گنجشک زنده بهتر از یک عقاب مرده است.» (آلفرد مکینلی ترمیون و ... ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۳۳۵). شاید ترجمه منطق‌الطیر گنجشکی زنده باشد، ولی بی‌تردید رباعیات فیتزجرالد عقابی زنده است، که یک قرن و نیم برفراز آسمان‌های دنیا اوج گرفته و به بیش‌تر زبان‌های زنده امروزه و حتی بعضی زبان‌های باستانی (سنسکریت، لاتینی) برگردان شده و بدین ترتیب، نام خیام و مترجمش را ابدیت بخشیده است.

### کتابنامه

#### فارسی:

- افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی، در سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی تا سال ۱۸۹۵ (پژوهشی در ادبیات تطبیقی). ۱۳۶۸. ترجمه کوبک صفاری (صورتگر). تهران: دانشگاه تهران.
- جامی، عبدالرحمن احمد. ۱۳۶۱. مثنوی هفت اورنگ. تصحیح مرتضی مدرس گیلانی. تهران.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۲۶. دیوان حافظ. تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری. تهران.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. ۱۳۴۰. متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی. به کوشش مظاهر مصفا. تهران.
- طباطبایی، محمد. ۱۳۶۷. فرهنگ اصطلاحات صناعات ادبی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- عطار، محمد بن ابراهیم. ۱۳۵۷. منطق‌الطیر. تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس (عمادی). تهران.

فرزاد، مسعود: ۱۳۴۷. جامع نسخ حافظ. شیراز: دانشگاه پهلوی.

لاتینی:

- Aldis Wright, W. (ed). 1902. *Letters: a literary remains of Edward Fitzgerald*. 7 vols. London.
- Arberry, Arthur John. 1956. *Fitzgerald's Salaman and Absal: a study*. Cambridge: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ . 1958. *The romance of the Rubaiyat*. London.
- Disraeli, Isaac. 1797. *Mejnon and Leila, the Arabian Petrarch and Laura*. London.
- \_\_\_\_\_ . 1799. *Romances*. London.
- Dschami, Abdurrahman. 1824 a. *Der Frühlings - Garten aus dem Persischen des Mawlana Abdurrahman Dshami*. ed. by O. M. von Schlechta - Wesscherd. Vienna.
- \_\_\_\_\_ . 1824 b. *Joseph und Suleïcha; historish - romantisches Gedicht aus dem Persischen und durch Anmerkungen erläutert von V. Edlen von Rosenzweig - Schwannau*. Vienna.
- Falconer, Forbes. 1848. → Jami. 1848.
- Fitzgerald, Edward. 1962. *Selected works*. ed. by Joanna Richardson. London.
- Hafis. 1812. *Der Diwan von Mohammed Schamsed - din Hafis*. trans. by Joseph Von Hammer. 2 vols. Stuttgart.
- Hidley, John. 1800. *Persian Lyrics from the Diwan - i - Hafiz*. London.
- Jami. 1824 a. → Dschami, Abdurrahman. 1824 a.
- \_\_\_\_\_ . 1824 b. → Dschami, Abdurrahman. 1824 b.
- \_\_\_\_\_ . 1848. *Tuhfatul Ahrar, the Gift of the Noble; being one of the seven poems, or Haft Aurang of Mulla Jami*. ed. by Forbes Falconer. London.
- \_\_\_\_\_ . 1850. *Salaman u Absal*. ed. by Forbes Falconer. London.
- \_\_\_\_\_ . 1856. *Salaman and Absal, an allegory. translated from the Persian of Jami [by Edward Fitzgerald]*.
- Jones, Sir William. 1771. *A grammar of the Persian language*.
- \_\_\_\_\_ . 1772. *Poems consisting chiefly of translations from the Asiatic languages, to which are added two essays: 1. On the poetry of the Eastern nations; 2. On the Art commonly called Imitative*. Oxford.

- \_\_\_\_\_ . 1773. *The history of the life of Nader Shah, King of Persia*. Extracted from an Eastern Manuscript. trans. into French by the order of the king of Denmark. to which is added an essay; *Traité sur la poésie Orientale*.
- \_\_\_\_\_ . 1774. *Poeseos Asiaticae*. Commentariorum Libri Sex.
- \_\_\_\_\_ . 1799. *The Works of Sir William Jones*. 8 vols. London.
- Loloi, Parvin. 1993. *English translation of Hafiz, a critical bibliography*. 4 th com.
- Martin, Robert Bernard. 1985. *With friends possessed, A life of Edward Fitzgerald*. London.
- Meninski's Latin translations*. 1680.
- Richardson, Joanna. 1960. *Edward Fitzgerald*. London.
- Ross, James. 1823. *A life of Sâdi. with a translation of his Gulistan, or Flower Garden*.
- Sacy (de), Silvestre. 1819. *Pend Naméh ou Le livre des Conceils de Ferid- Eddin Attar*. Paris.
- Sâdi. 1852. *The Gulistan, or "Rose Garden"*, trans. into prose and verse, with an introduction and a life of the author by E. B. Eastwick.
- Sir Gore Ouseley. 1846. *Biographical Notices of Persian poets*. London.
- Tassy (de), Garcin. 1856. *La poésie philosophique et religieuse chez les Persans*. Paris.
- \_\_\_\_\_ . 1857 a. *Le Mantîc u - Tair, ou Le langage des Oiseaux*. Paris.
- \_\_\_\_\_ . 1857 b. «Note sur les Rubaiyat de "Omar khayyam"», *Journal Asiatique*, no IX. Paris.
- Terhune, Alfred Mckinley and Annabelle Burdick Terhune (ed). 1980. *The letters of Edward Fitzgerald*. 4 vols. Princeton: University Press.
- Tholuc, Friedrich. 1821. *Ssufisimus, sive Theosophia persarum pantheistica* (in Latin). Berlin.
- Vincenz, Edlem von Rosenz wieig-Schwannau. 1840. *Biographische Notizen über Mewlana Abdurrahman Dschami nebst überset setzungsproben aus seinen Diwanen*. Vienna.
- Vincenz, Ritter von Rosenzweig - Schwannau. 1858. *Hafiz, Der Diwan*. 3 vols. Vienna.
- Virgil. 1967. *The pastoral poems*. trans. by E. V. Rieu. London.
- Waring, Edward Scott. 1804. *Tour of Sheeraz*. Bombay.